

بررسی چند اصطلاح فارسی میانه درباره خانواده

کتایون مزداپور*

چکیده

در نوشته‌های فارسی میانه زردشتی یا پهلوی، چند واژه درباره خانواده محل بحث و جدل است. در مقاله زیر، طرحی برای بررسی آنها و ارتباط این واژه‌ها با یکدیگر و با ساخت خانواده ساسانی می‌آید. **کلیدواژه‌ها:** دوده، دوده‌مان، دوده‌سالار، پادشاه زنی، چکرزنی، خانواده دوران ساسانی.

نوشته‌های اندک و پراکنده پهلوی که درباره خانواده زرتشتی در دوران ساسانیان آگاهی‌های مختصر و نامنظمی به دست می‌دهند (Hjertil 2002)، به موجب دربرداشتن اصطلاحات و مفاهیمی مبهم، در خوانش و تفسیر، دشواری پدید می‌آورند. زبان این متون ناهمواری و دشواری دارد و ضبط نسخه‌ها نیز گاهی یکسان نیست. همچنین از *مادیان هزار دادستان* - کتاب حقوقی بازمانده از عهد ساسانیان - به خوبی روشن می‌گردد که آرای محافل حقوقی و رایمندان، در باب خانواده و حقوق اعضای آن، اختلاف و تشکیک بسیار داشته و در واقع، مراحل تطور ساخت این نهاد اجتماعی را ضبط کرده است. فزون‌تر آنکه با تغییر ساخت جامعه، معنای اصطلاحات دستخوش دگرگونی گشته است. همچنین با گذشت زمان، گاهی نویسندگان اصطلاحات را در نوشته‌های متأخر، چون فارسی زرتشتی، با معنایی متفاوت به کار برده‌اند.

* استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. mazdapour@gmail.com

کندوکاو در این مجموعهٔ معمایی حتی گاهی پرتضاد و سرشار از تناقض می‌نماید (مثلاً، کریستن سن ۱۳۷۰: ۴۴۳ نگارنده بر مبنای یافته‌های خود نظمی در آنها پدید می‌آورد و از آن، طرحی کلی به دست آمد که به نظر گرامی شما می‌رسد.

در این کوشندگی، تلاش بر این است که با جفت‌وجور کردن و «جورچین کردن» تکه‌های این نوشته‌های پیچیده و پراکنده، نخست، میان بخش‌های رنگارنگ و گونه‌گون آن همسازی و سازگاری پدید آید و ابعاد مختلف آن در طرحی کلی و واحد بگنجد؛ دوم، ارتباط آنها با باورها و عقاید شناخته و آگاهی‌هایی که از ساخت قدیمی اجتماع کهن در دست است، توضیح داده شود.

در این راستا، برای شناخت نسبت و ارتباطی که میان برخی از اصطلاحات مربوط به خانوادهٔ زرتشتی در دوران ساسانیان هست، باید به چند مفهوم اساسی توجه داشت. نخستین آنها کهنیک (archaic) بودن اصل اختیار پدر خاندان و به اصطلاح دوده‌سالار (پهلوی: sālār-dūdāg) است که هنوز، در دورانی متأخر و جدیدتر، خانواده و دودمان (پهلوی: dūdāg) را به مثابه واحد اجتماعی مستقلی، با استقلال نظامی و اقتصادی و قضایی، فارغ از اقتدار حکومت متمرکز کشوری و سازمان شهری آن، می‌نمایاند. در اینجا، بقای اصطلاحات و تعابیری مربوط به نهادهایی دیرینه و کهنه پدیدار می‌آید. دومین مفهوم، تعلق گرفتن حقوق یکپارچه و به صورت مشترک به واحد اجتماعی خانواده است که پدر نمایندهٔ آن است و از این جهت، این حقوق به دیگر اعضای دودمان به تنهایی و به صورت انفرادی بازنمی‌گردد. به نظر می‌رسد که با توجه به این دو اصل می‌توان گره‌های کور را در این معما گشود.

در نخستین بازبینی، دورنمایی از خاندان گستردهٔ پدرشاهی و پدرسالاری هندواروپایی رخ می‌نماید که پیشینهٔ آن به دورانی قریب به چهارهزاروپانصد سال پیش از میلاد مسیح می‌رسد.

در این دورنمای دوردست و عتیق، رشته باورهایی دینی بر قداست تکلیف پسر خاندان و تمایز و تشخیص نقش وی در اجرای آداب و تقدیس آتش دودمان و برگزاری آیین‌های نیایش برای شادی روح و بقای درگذشتگان تکیه و تأکید داشته است. نیز بقای خاندان به وجود وراثت مذکر بازمی‌گشته و سرپرستی کودکان خردسال و زنان برعهدهٔ وی بوده است. هرگاه پسری بازنمی‌ماند که این رشته تکالیف مقدس را عهده‌دار باشد،

بنابر همین باورها، قصوری شوم و گناهی جبران‌ناپذیر روی می‌داد؛ زیرا تصور می‌شد که رفتگان به این نیایش‌ها نیاز مفرط دارند.

در هندوستان و نیز یونان و روم باستان، اسناد بیشتر در این باره در دست است که تصویری روشن‌تر به‌دست می‌دهد و بر مبنای آنها می‌توان ابهاماتی در این باب را در ایران روشن کرد.

نیاز به داشتن پسری که بقای دودمان را ضامن شود و به اصطلاحی جدیدتر، نام خاندان را زنده نگاه دارد، در ایران، چند گونه تلاش را پدید آورد و موجب شد که نوعی ازدواج اسمی و آیینی به‌وجود آید که فقط اعتبار قانونی و آیینی داشت.

در این نوع ازدواج، ارتباط جنسی میان زوجین نبود. به خلاف این، در ازدواج دیگری که مکمل این ازدواج رسمی و آیینی می‌شد و واقعیت طبیعی داشت، زوجین از نظرگاه اقتصادی و دارایی شریک به‌شمار نمی‌رفتند. فرزند نیز در چنین ازدواجی، به‌رغم قواعد عام و اصلی، به پدر واقعی و خونی خویش تعلق نمی‌گرفت و از آن دودمان شوهر آیینی مادرش شمرده می‌شد. فزون‌تر آنکه هنوز اصل سالاری پدر بر اعضای دودمان ارزش قانونی داشت و در حقیقت، ساخت جامعه و شرایط اجتماعی مَهر و نشان اقتدار خاندان‌های بزرگ کهن و شکل دیرینه قبایل را بازنمون می‌کرد. همین ویژگی باز در قوانین ازدواج و نامگذاری انواع خانواده در ایران ساسانی اثر خود را برجای نهاده است.

در این مجموعه شرایط و عوامل است که می‌باید هفت‌گونه ازدواج «آیان» در این متون و ویژگی‌های آنها را برشمرد و ساخت خانواده را بر این مبنا توضیح داد: یکم) پادشازنی (پهلوی: *rādxša-zanīh*)؛ دوم) ایوکین (پهلوی: *ayōkēn*) یا ایوک‌زنی؛ سوم) ستر زنی (پهلوی: *stūr-zanīh*)؛ چهارم) چکرزنی (پهلوی: *čagar-zanīh*) یا چغرزنی؛ پنجم) خودسرای زنی (پهلوی: **xwasrāyōn-zanīh*)؛ ششم) ازدواج خویدودس (پهلوی: *xwēdōdah*)؛ هفتم) ازدواج موقت. همچنین دو اصطلاح: نروزد (پهلوی: *niruzd*) و بَغَسپان (پهلوی: *bayaspān*) را می‌باید بر این فهرست افزود.

از این میان، «پادشازنی» شکل اصلی و طبیعی ازدواج است. در آن جز اصل سالاری، که به‌صورت نهاد اجتماعی مستقلی عمل می‌کند و بنا بر آن، سالاری عروس می‌باید رسماً از سوی پدر یا جانشین وی به دودمان داماد سپرده شود، از دیگر نظرها، با شکل آشنای ازدواج امروزی پدرنسب و پدر مکان همانندی دارد. ازدواج کنونی و خانواده

هسته‌ای معاصر زرتشتی بازمانده آن است.

در ازدواج پادشاهی یا پادشازنی، دختر با اجازه پدر یا کس دیگری که به جانشینی وی سالار دودمان است، به همسری مردی درمی‌آید. در این ازدواج، سالاری دختر به داماد انتقال می‌یابد. فرزندان عروس نام پدر و دودمان وی را بر خود دارند و سالاری دودمان را پسر به ارث می‌برد. این ازدواج جاودانه است و تا جهان دیگر ادامه خواهد داشت. در این گونه ازدواج، زن و شوهر از یکدیگر ارث می‌برند و ارتباط اقتصادی و نیز طلاق آنها به‌ویژه در *مادیان هزار دادستان* و *روایت امید اشوهشتان* موضوع بحث است.

برخی از ابعاد پیوند تام و کاملی را که در پادشازنی میان زن و شوهر برقرار است، در انواع دیگر ازدواج در دوران ساسانی نمی‌توان یافت و از این جهت آنها در تقابل با پادشازنی و با یکدیگر قرار می‌گیرند. در این تقابل، نخست، انتقال سالاری «دخت» را باید یاد کرد و دوم، ارتباط جنسی میان زن و شوهر را؛ سوم، ارتباط مالی و اقتصادی آنها را با یکدیگر. در اینجا است که نهاد اجتماعی دودمان و باورهای دیرنده و دینی پیرامون آن و سپس حقوق و روابط اعضای آن مطرح می‌گردد.

کوشندگی برای نگاهداری باورها و نسبت‌های کهنیک در این باب، از نوشته‌های بازمانده به‌روشنی آشکار است. اما با ورود اسلام به ایران، به نظر می‌رسد که ساخت‌های جدیدی، که از دیرباز جوانه‌های آن سرزده بود، پدیدار گشت و مفاهیم کهنه درباره خانواده به بوتۀ فراموشی افتاد.

دودمان و یا دودۀ فارسی را در برگردان برای «dūdag» پهلوی می‌توان آورد. به گمان نگارنده، واژه «dūdag» باید بازمانده «teutā» هندواروپایی (Szmerényi 1977: 100) (108)، به معنای «قبیله» و «مردم» باشد که در سیر تحول درازی، تخصیص معنایی یافته است. این واژه در نوشته‌های پهلوی برای نامیدن خاندان گسترده و پدرسالار دوران ساسانیان به کار می‌رود. در متون حقوقی، همین نام «dūdag» می‌آید و «mān» (مکنزی ۱۳۷۹: «مان، خانه، مسکن») را در این نوشته‌ها با این معنی کمتر می‌توان دید.

قدرت و اختیارات سالار دودمان یا دوده‌سالار دنباله اقتدار و اختیار پدر در خاندان عتیق هندواروپایی بود؛ ولی از آن محدودیتی بیشتر داشت. در روزگاران عتیق، یکسره ریاست نظامی و دینی و حقوقی قضایی و مالی خاندان همه به پدر بازمی‌گشت. در دوران ساسانیان، ریاست دینی وی را دستگاه روحانی متمرکز و آتشکده‌های سه‌گانه کشوری و شهر محدود می‌کرد و جز آثاری اندک، مانند ریاست وی بر سر سفره طعام

و در مراسم گرفتن باژ و برس، از مقام رهبری دینی او در خاندان چیزی برجای نمانده بود. اختیارات قضایی او به دادگاه‌های شهری انتقال یافت، اما سایه‌ای از آن هنوز باقی بود و او تنها کسی بود که قانوناً حق داشت به نمایندگی از طرف دودمان در دادگاه اقامه دعوا کند یا دلیل قانونی در دفاع بیاورد.

حق مالکیت زنان و نیز کودکان در متون پهلوی شناخته شده است. با وجود این، جهیزیه عروس به صورت بخشی از دارایی و اموال مشترک دودمان درمی‌آمد و هنگام طلاق به وی تعلق نمی‌گرفت.

بنا بر قوانین ساسانی، دوده‌سالار همچنان ریاست و سالاری خود را بر همسر خود، یعنی «کدبانو» و دختران ازدواج ناکرده و پسران نابالغ و نابرن (پهلوی a-burnāy) و نیز «خانه‌زادان» و دیگر زنان دودمان، از دیرباز حفظ کرده است. سالاری پدر بر دختر، خود، به معنای آن بود که می‌تواند آن را به مرد دیگری بسپارد یا آنکه «دخت» را بر خود سالار و پادشا (پهلوی: pādixša) کند. دوده‌سالار درباره زن پادشایی خود نیز چنین اختیاری داشت و ظاهراً به صورت طبیعی، هنگامی که دختر خود را به شوهر می‌داد، سالاری او را نیز به دودمان داماد منتقل می‌کرد. در پادشازنی، جهیزیه «دخت» نیز با وی به دودمان شوهر می‌رفت و همچنان همواره به صورت a-baxt، یعنی «تقسیم نشده و مشاع»، در آنجا می‌ماند. داماد مکلف بود که فرزندان او را به «پادشا فرزندی» بپذیرد و وسیله امرار معاش (پهلوی: xwarišn ud dārišn) عروس و کودکان را تأمین کند. عروس در هر آنچه داماد حق بخشیدن داشت و به دست می‌آورد، به صورت مشاع، شریک می‌شد.

در یکی از این انواع هفتگانه ازدواج، یعنی خودسرای زنی (-perikhanian, 1997:401)، انتقال سالاری دختر، به هنگام ازدواج، با اراده پدر یا جانشین وی صورت نگرفته بود. در خودسرای زنی، به قول شادروان پروفیسور علی‌اکبر مظاهری (۱۳۷۳: ص ۹۱) انتقال سالاری «درخت» به تعویق می‌افتاد. آشکال گوناگون این تعویق در روایت امید/شوهستان (-Anklesaria 1962:113: 114: پرسش ۳۱، بندهای ۱۴-۱۲) توصیف شده است. ظاهراً هرگاه این مشکل برطرف نمی‌شد، پسر زن، چون به پانزده سالگی می‌رسید، او را قانوناً سالار مادرش و خواهران و برادرانش می‌شناختند (Ibid:162: پرسش ۴۳، بند ۲، سطرهای ۴-۹).

واژه «خودسرای» به معنی «مراقبت‌کننده از خود، محافظ و نگاهبان خود» است.

بعداً این واژه به صورت «خودسر زن»، «زن خودسر و خودرأی» درآمد. در عین حال، سالاردودمان حق داشت که دختر و نیز زن پادشایی خود را بر خود وی سالار و پادشاه و صاحب اختیار قانونی کند. دینکرد هشتم (سطر ۱۸، Madan) 1911:708 از قول اوستای گمشده باستانی نقل می‌کند که زن اگر بر خود سالار و پادشا باشد، می‌تواند در محکمه حاضر شود، اما، اگر بر خود سالار و پادشا نباشد، از چنین حقی محروم است. این محرومیت همان است که در مینوی خرد (۱۳۶۴:ص:۳۷، پرشش ۳۸، بند ۳۷:۱۳۶۴، ص ۵۶) هم از آن یاد شده است و در قوانین روم و یونان نیز از آن خبر داریم.

رسمیت و اعتبار خودسالاری زنان نشان می‌دهد که اصل اشتراک و استقلال حقوقی خانواده را در آن روزگار قانوناً می‌شناختند. بنا بر این اصل، پدر نماینده حقوق مشترک خانواده بوده است و هرگاه زن در قیمومیت و سالاری مردی نمی‌زیست، شخصاً از همان حقوق برخوردار می‌شد.

بدین شمار، احکام درباره خودسالاری زنان و زنان خودسالار پیشینه به دوران اوستایی می‌برد. این مبحث به همان اصل اشتراک حقوقی در واحد اجتماعی خانواده بازمی‌گردد و بر این اصل گواهی می‌دهد که در آن روزگار، حقوق اجتماعی به گروه اجتماعی خانواده تعلق می‌گرفته است و نه به تک‌تک اعضای آن و یکایک افراد.

زن، تا در سالاری مرد بود، تحت قیمومیت وی قرار می‌گرفت، اما هرگاه از این سالاری و قیمومیت به درمی‌آمد، وی همان مقام و موقعیت حقوقی و قانونی را می‌یافت که بنا بر دیگر شواهد، از آن سالار دودمان بود. درست به همین مناسبت، در *وندیداد* (فرگرد ۱۵، بندهای ۹-۱۸) از دو رده زن یاد می‌شود: یکی «*stātō.ratū*» یعنی «رد خدای، دارای رد و سالار» و دیگری «*astātō.ratū*» یعنی «نارخدای، آن که در خانه پدری یا شوی نیست» (shaki 1971:324) و از «*rad*» در اینجا، معنایی معادل با «سالار» برمی‌آید.

در ازدواج «دخت»، پدر یا سالاردودمان هنگامی می‌توانست سالاری دختر یا خواهر خویش را به داماد بدهد که قبلاً این سالاری را به دیگری نسپرده باشد. بر مبنای قواعد «آیان» در متون پهلوی، پدر می‌توانست دختر را به دخترخواندگی یا «دختگانی» (پهلوی: *duxtagānīh*، متن‌های پهلوی: ص ۱۱، ۱۴۱) یا *سُتری* (پهلوی: *stūrīh*) — که شرح آن خواهد آمد — بدهد. در این صورت، «دخت» دیگر نمی‌توانست به پادشازنی

مردی درآید. مانع دیگری برای بستن این نوع عقد ازدواج این بود که «دخت» تنها بازمانده پدر یا برادر یا خویشاوند دیگری باشد. در این صورت نیز عقد پادشازنی با وی شرعی به شمار نمی‌رفت.

در اینجا باید به چندگانگی خطبه برای عقد ازدواج اشاره کرد. در روایات *داراب هرمزیار* (Unvala 1992:vol, 184-187) از چندگونه نکاح و عقد یاد شده است؛ از آن جمله، نکاح پادشازنی و چکرزنی، که یکی در تقابل با دیگری قرار می‌گیرد. تقابل این دو را در روایت *امید اشوهستان*، پرسش ۳۱، بند ۳، (سطر ۸، Anklesaria 1962:111) می‌بینیم که دو گونه ازدواج را گواهی می‌کند. تفاوت میان این دو نوع عقد ازدواج، نخست، همان انتقال سالاری «دخت» است و، دوم ارتباط مالی و اقتصادی میان زوجین.

در روایت *امید اشوهستان* (پرسش یکم، بند ۶ ← Ibid:5) می‌آید که حتی زنی که با نکاح پادشازنی در عقد ازدواج مردی است، به محض اینکه شرایط جدیدی پیشامد کرد و در آن، «دخت» ناگزیر شد تکالیف خاصی را نسبت به خاندان پدری خود برعهده گیرد، قانوناً و شرعاً، نکاح پادشازنی باطل می‌گردد. آنگاه در صورت علاقه‌مندی طرفین برای ادامه زناشویی خود می‌بایست از سرنو، عقد ازدواج ببندند و این بار، نکاح چکرزنی انعقاد می‌یافت.

این «شرایط جدید» در گذشت سالاردودمان و یا جانشین وی یا برادری بود که وارثی نداشته باشد و به وجود «دخت» برای انجام دادن تکلیف شرعی و قانونی خود در این باب نیاز باشد. چنین تکلیفی ناشی از ابرام و پافشاری برای زنده داشتن آن اصل عتیق است که می‌گوید پسر می‌باید جانشین پدر شود و دودمان به واسطه وی جاودانه و پاینده بماند، یا سپس، در دوران جدیدتر، هر مرد پانزده‌ساله‌ای پسری از خود برجای نهد. در شرایط مطلوب، یعنی هرگاه متوفا پسر «تنی زاد» پانزده‌ساله (پانزده‌سالگی سن رشد است) و عاقل داشته باشد، وی سالاردودمان و وارث خواهد شد؛ اما اگر وی به سن رشد نرسیده باشد، طفل نابارنا ستر (stūr) خواهد بود و باید سالاری را برای دودمان برگزید. گزینش چنین سالاری قواعد خاص دارد و برعهده «سالاران زمانه» است؛ به بیان دیگر، از طریق «کدخدامنشی» مسئله حلّ و فصل خواهد گشت. اما هرگاه از سالاردودمان پسری به دنیا نیامده باشد، چه؟

راه نخستین، گزیدن پسر کسی دیگر به فرزندخواندگی بود. پدر و سالاردودمان، چنین حق و اختیاری داشت. از پیشینه فرزندخواندگی در یونان و رُم باستان نیز اخباری

در دست است. در ایران، بنابراین حق و اختیار، دوده‌سالار می‌توانست در زندگانی خویش پسری را به فرزندی بپذیرد و او را برای جانشینی خود برگزیند.

«پسر پذیرفته» قانوناً و رسماً وارث همه حقوق و ثروت دودمان بود و برگزاری آیین‌های خانوادگی، سالاری آتش دودمان و نگاهداری همه ارکان آن را برعهده می‌گرفت. اما هرگاه مردی، با داشتن ثروت، بی از اندرز، یعنی وصیت، و داشتن پسر یا پسرخوانده درمی‌گذشت، چاره چه بود؟

هرگاه دختری یا خواهری یا حتی بیوه‌زن جوانی از وی برجای می‌ماند، او را به‌عنوان «بازمانده» یا «ایوکین» برمی‌گزیدند. این رسم را در یونان و رم قدیم هم می‌شناسیم. امکان داشت یکی از چند خواهر به‌عنوان «ایوکین» برگزیده شود. تکلیف ایوکین زادن پسری بود که چون به سن پانزده‌سالگی رسید، سالار دودمان شود و دودمان را تداوم بخشد. تا رسیدن چنین فرزندی به سالاری دودمان، اداره اموال دودمان برعهده «ایوکین» قرار می‌گرفت و «دخت» (سُتر پهلوی: stūr)، به معنای «امین، سرپرست، قیم» (مکنزی، ۱۳۷۹) دودمان بود. اما هنگامی که پسرش برای پذیرفتن سمت دوده‌سالاری واجد شرایط می‌شد، همه اموال به او می‌رسید و سهم مادر از آن دارایی، بنا بر نسبتی تعیین می‌گشت که وی با سالار متوفای دودمان داشت، یا تحت شروط و احکامی دیگر.

در اینجا، چندین مسئله و راه حل قانونی پیش می‌آید. اینها در مادیان هزار دادستان، که حقوق ساسانی را ضبط کرده است، در جزئیات، با آثار پهلوی قرن سوم هجری و نیز به‌ویژه روایات داراب هرمزیار اختلافاتی دارد، اما خطوط کلی آنها همسان است. نکته نخستین همان است که گذشت: زن ایوکین را نمی‌توان با نکاح پادشازنی به عقد ازدواج درآورد؛ حتی اگر زن پادشایی بر اثر درگذشت یکی از اعضای دودمان پدری «ایوکین» شود، قانوناً باید نکاح وی مجدداً منعقد گردد.

نکته دیگر آن است که ازدواج واقعی «ایوکین» فقط با نکاح چکرزنی رسمیت و مشروعیت دارد و جز این قانونی نیست. سوم آنکه سالاری «ایوکین» به شوی چکر وی نمی‌رسد و سالاری وی همان سالار مادر وی خواهد بود.

نکته چهارم و اصلی آن است که فرزندان وی پادشاززند پدر یا برادر متوفای مادر خویش و فرزند چکر پدر خونی و واقعی خویش به‌شمار خواهند رفت. روشن است که همه این نکات و مسائل در عمل ایجاد مواردی خاص و مستلزم بحث در جزئیات می‌کنند.

مسئله دشواری که در اینجا پیش می‌آید آن است که کدام «دخت» می‌تواند و می‌باید «ایوکین» شود. اگر «ایوکین» تنها دختر یا تنها خواهری باشد که ازدواج

نکرده است و سالاری او به دودمان پدر تعلق دارد، هیچ مشکلی در کار نیست و اگر یکی از چند خواهر باشد نیز قواعدی معین راهنما خواهد بود. اما اگر وی از دودمان خود رفته و سالاری وی به دودمان دیگری انتقال یافته باشد، چه؟ در اینجا است که اصطلاح «بغسپان» به میان می‌آید و تقابل دو گونه بیرون رفتن «دخت» از سالاری دودمان: یکی پادشازنی و دیگری خودسرای زنی. در پرسش سی‌ویکم از روایت امید اشوهستان همین نکته مطرح است^۱ و با جزئیاتی دشوارتر، اصطلاح «بغسپان» در مادیان هزار دادستان نیز دیده می‌شود. در هر دو مورد مسائلی پیرامون «ایو کینی دخت» مطرح است و سالاری او.

آنچه پادشازنی و چکرزنی را در تقابل با یکدیگر قرار می‌دهد و دو گونه نکاح را برای آنها مطرح می‌کند، ارتباط اقتصادی و مالی زن و شوهر در این دو است که با یکدیگر مابینت دارد. خلاف تقابل واژه «چکر» و «چاکر» با «پادشا» (پهلوی: pādixša، یعنی «پادشاه؛ نیرومند، مقتدر، مجاز»: مکنزی ۱۳۷۹) و پادشاهی و سلطنت، امید می‌رود روشن شده باشد که منظور، کنیزی و فرودستی چکرزن و برتری پادشازن نیست؛ زیرا که گذشت که هر پادشازنی با درگذشت برادرش یا خواهرش، که «ایو کین» بوده است، خود می‌بایست به نکاح چکرزنی، با شوهر خود درآید. بنابراین، بحثی از چاکری و کنیز بودن زن چکر در میان نیست یا چنین نیست که پادشازن، زن اصلی باشد و زنان دیگر شوهر چاکران و کنیزان.

البته احتمال داشت که مردی کنیزی را نیز به همسری درآورد، اما این امر با اصطلاح «چکر زنی» ارتباطی منحصراً لغوی دارد. دریافت نگارنده آن است که وجه تسمیه پادشایی (پهلوی، pādixšayih) که معنای آن «پادشاهی، اختیار» (مکنزی ۱۳۷۹) است، در اینجا «اختیار» است و منظور از آن، «اختیار برخاسته و دارایی» همسر — خواه زن و خواه شوهر — است.

در تأیید این نظر می‌باید از روایت امید اشوهستان، پرسش هفتم، بند یک (Anklesaria 1962:24, 7,6) شاهد آورد:

... ān xwāstag ke-š bē ō Pādixšayih ī ham mard burd būd...

(۱) خلاف ضبط دستنویس‌ها، واژه ayōkēn را بیهوده به ēwēnag (آیین، گونه) تصحیح کرده‌اند و چنین قرائتی البته ایجاد ابهام و اشکال می‌کند.

«... آن خواسته را که به پادشایی همان مرد برده بود...»

منظور از آن، خواسته و جهیزیۀ زن در ازدواج به شکل پادشازنی است. نظیر همین اصطلاح را در پیمان کدخدایی، بند ۷ (متن‌های پهلوی: ۱۴۲، سطرهای ۹ و ۱۰) هنگامی می‌بینیم که در عقد ازدواج پادشایی، داماد عروس را بر درآمد خویش «پادشا» و صاحب‌اختیار می‌کند و او را در آن با خود شریک می‌سازد.

در اینجا باید به همان اصل اشتراک اعضای دودمان در اموال و دارایی اشاره کرد که از دیرباز مشروعیت داشته و قانونی به‌شمار می‌رفته است.

بنا بر این اصل، اولاً جهیزیۀ عروس بخشی می‌شد از دارایی دودمان شوهر و از آن چیزی به ارث به اعضای دودمان پدرش نمی‌رسید، مگر بنا بر شرط و قراردادی جداگانه (مثلاً روایت امید اشوهشتان، پرسش ۷، بند ۸ ← Anklesaria 1962:28). ثانیاً، حتی در صورت گرفتن طلاق، این جهیزیه به «دخت» بازپس داده نمی‌شد، مگر بنا بر اعطای دودمان. ثالثاً، فقط در پادشازنی، زن و شوهر حق دخل و تصرف در اموال یکدیگر داشتند و چنین حق و اختیاری در چکرزنی در میان نبود. پس خواسته و دارایی دودمان پدری «ایوکین» با اموال دودمان شوهر چکر وی در هم نمی‌آمیخت و هر کدام به‌تنهایی اداره می‌شد و راه خود را می‌پیمود.

چنین است که دو ازدواج «ایوک زنی» و «چکر زنی» در واقع مکمل یکدیگرند. در چکرزنی، دخت ایوکین با نکاح چکرزنی به همسری شوی چکر درمی‌آید. فرزند این دو، فرزند چکر پدر خویش و وارث پدر مادر و یا دایی خود است. ارتباط مالی میان زن و شوهر چکر بنا به قراردادی مستقل است. چکرزن ادارهٔ اموال دودمان پدری را برعهده دارد و سالار وی شوهر چکر او نیست.

در اینجا به نظر می‌رسد که زن دو شوهر دارد: یکی شوهر آیینی و اسمی وی که در گذشته است پدر او است که در زمان حیات خود، دخترش را به شوی چکر به شوهری داده است، و دیگری شوهر واقعی «ایوکین» که «شوی چکر» خوانده می‌شود. جز پدر، برادر یا خویشاوند دیگری نیز امکان داشت که شوهر آیینی و رسمی در ایوک‌زنی باشد.

اما، در حالت رایج و مهمتر، یعنی نبودن وارث مذکر یا مونت برای خاندان، چند حالت پیش می‌آمد. نخست این که مردی بیگانه را به ستری برگزینند و سالاری آتش خاندان را به وی یا کس دیگری بسپارند. حالت دیگر آن بود که دختر یا زنی را به ستری انتخاب کنند و او را به سترزنی و ازدواج آیینی مرد متوفا درآورند. این ازدواج آیینی و اسمی سترزنی نام داشت.

سترزن به همراهی مردی که سالار برگزیدهٔ دودمان بود، امور اموال خاندان و آیین‌های دودمان را اداره می‌کرد. چنین است که سترزنی و ایوک‌زنی همسان‌اند.

بدین شمار، ازدواج واقعی ایوکین و نیز سترزن را «چکرزنی» می‌نامیدند. بستن چنین عقدی با نکاح چکرزنی جایز بود. افزون بر اینها، هرگاه زنی بیوه، خواه شوهرش مرده باشد و خواه طلاق گرفته باشد، ازدواج می‌کرد، این ازدواج را «چکرزنی» می‌خواندند. در اینجا، باز همان اصل اشتراک در دارایی دودمان ملاک عمل و تعیین‌گر بوده است، که به موجب آن، جهیزیهٔ زن به دودمان شوی نخستین وی تعلق گرفته بود و نمی‌شد آن را بازپس ستانند. پس، زن چیزی نداشت که «به پادشایی» شوهر دوم ببرد. به همین جهت، چنین ازدواجی پادشازنی به شمار نمی‌رفت و در آن، اشتراکی درخواست و دارایی زن و شوهر پدید نمی‌آمد و عقد آن نکاح چکرزنی بود. افزون بر این چهارگونه، همسری کنیزان را با ارباب (شایست ناشایست ۱۳۶۹: ص ۱۲۸، ۱۵۶ به ترتیب فصل ۱۰، بند ۲۱ و فصل ۱۲، بند ۱۴) در این رشته می‌باید گنجانند.

صرف‌نظر از اینکه چنین نامیدنی از کجا آمده است، اصل مسلم آن است که در چکرزنی، ارتباط مالی میان زن و شوهر برقرار نمی‌شد مگر بر مبنای توافق و پیمانی جداگانه و مستقل.

از این هفت گونه ازدواج که نامشان گذشت، یکی هم ازدواج موقت است. (مادیان هزار دادستان، ص ۸۷، سطر ۱۷ و ص ۲۳، سطرهای ۱-۴)، که فقط ذکر از آن رفته است و شاید به دختری بازگردد که ایوکین است و باید تکلیف خود را در این سمت به جای آورد و به سرپرستی اموال دودمان پدر بپردازد و از این جهت فقط در زمان زنده بودن پدر می‌تواند همسری مردی بکند.

ازدواج دیگر شهرتی گزاف دارد و قداستی آیینی و آن «خویدودس» (پهلوی: xwēdōdah ← شاپور شهبازی ۱۳۸۱: ۲۳۷-۲۴۸) است. در «خویدودس» که ریشه‌های سنتی کهن دارد (شایست ناشایست ۱۳۶۹: ص ۲۳۳-۲۳۶)، با تعبیر و تفسیری فلسفی، اگر نه تماماً، سایه‌ای از سنت ایلامی و بومی ازدواج سلطنتی دیرینه‌سالی را می‌توان دید که در آن ارثیهٔ خاندان از طریق شاخهٔ مؤنث خاندان انتقال می‌یافت و به واسطهٔ همین قاعده، برادران سخت شیفته و عاشق خواهر خود می‌گشتند!

تأثیر ساخت مادر سالار بومی این خطه را تا حدی در دودمان ساسانی آیا می‌توان مشاهده کرد؟ این پرسش را می‌توان مطرح ساخت، اما جز ایلام و اسناد باستانی آن، فقط نشان‌هایی از این ساخت زن‌سرور و مادرنسب را در داستان‌هایی چون شاهنامه و

ویس و رامین (مزداپور ۱۳۸۳) می‌توان دید. دینکرد نیز می‌گوید که مزدکیان از مادرنسب می‌برند (شکی ۱۳۷۲).

منابع

- بارتلمه، کریستیان ۱۳۸۳. فرهنگ ایرانی باستان، تجدید چاپ از چاپ ۱۹۰۴، تهران: اساطیر، مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها.
- شاپور شهبازی، علیرضا ۱۳۸۱. «خوئودنه»، سروش پیرمغان (یادنامه جمشید سروشیان)، به کوشش کنایون مزداپور، تهران: ثریا، ص ۲۳۷-۲۴۷.
- شایست نائنیست ۱۳۶۹. گزارش کنایون مزداپور، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی. شکی، منصور ۱۳۷۲. «درست دیلان»، معارف، دوره ۱۰، ش ۱، ص ۲۸-۵۳.
- کریستن سن، آرتور ۱۳۷۰. ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، ج ۷، تهران: دنیای کتاب.
- مترهای پهلوی بی‌تا. گردآورنده دستور جاماسپ اسانا، ج ۱ و ۲، تهران: بنیاد فرهنگ ایران (شماره ۱۱۲).
- مزداپور، کنایون ۱۳۸۳. «تشنهای زن‌سروری در چند ازدواج داستانی شاهنامه»، داغ گل سرخ و چهارده گفتار دیگر درباره اسطوره، تهران: اساطیر، مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها. ص ۱۶۹-۲۰۸.
- مظاهری، علی اکبر ۱۳۷۳. خانواده ایرانی در دوران پیش از اسلام، ترجمه عبدالله توکل، تهران: قطره.
- مکنزی، دیوید نیل ۱۳۷۹. فرهنگ کوچک زبان پهلوی، ترجمه مهشید میرفخرایی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- مینوی خرد ۱۳۶۴. گزارش احمد تفضلی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- Anklesaria, B. T. (ed.) 1962. *Rivayat - I Hemit Asavahistan*, Vol. 1, pahlavi Text, Bombay.
- Hjerrild, Bodil 2002. *Studies in Zoroastrian Family Law (A Comparative Analysis)*, University of Copenhagen.
- Madan, D.M. (ed.) 1911. *The Complete Text of the Pahlavi Dinkard*, 2 vols, Bombay.
- Perikhanian, Anahit 1997. *The book of a thousand Judgements (A Sassanian Law - Book)*, Translated by Nina Garsoian, California and New York: Mazda Publishers and bibliotheca Persica.
- Shaki, Mansor 1971. "The Sassanian Matrimonial Relation" *Archiv Orientalni*, 39, PP. 322-345.
- Szemereni, Oswald 1997. *Studies in the Kinship Terminology of the Indo - European Languages*, *Acta Iranica* 16. PP 1-240, Tehran-Liege, Unvala; Manockji (ed.), 1992, *Darab Hormaziyar's Rivayat*, Vol. 1. Bombay.